

# فصل ۵۰

## توهمات رقابت

جلد سوم، بخش هفتم، فصل ۵۰؛ کارل مارکس

تایپ و تنظیم؛ سایت کمونیستهای انقلابی

مترجم؛ ف. فرخی

---

ثابت شد که ارزش کالاها، و یا قیمت تولید تنظیم شده توسط ارزش کل آنها، خود را در بخشهای زیر خلاصه می کند:

(۱) یک بخش از ارزش که سرمایه ثابت را جایگزین می کند یا کار گذشته‌ای را که در قالب ابزار تولیدی که در ایجاد کالا مصرف شده‌اند نمایندگی می کند، در یک کلام، آن ارزش یا قیمتی که این ابزار تولید با آن به پروسه تولید کالا وارد می شوند. ما در اینجا اصلاً از یک تک کالا سخن نمی گوئیم بلکه سرمایه کالایی مد نظرمان است، یعنی آن شکلی که محصول سرمایه را در مدتی معین مثلاً برای یک سال، نمایندگی می کند و تک کالا تنها عنصری از آن می باشد که در ضمن مطابقت با ارزشش می تواند به همان اجزاء متشابه تجزیه گردد.

(۲) آن بخش ارزشی ای که سرمایه متغیر را نمایندگی می کند و درآمد کارگر را می سنجد و برای او مبدل به دستمزد می گردد؛ یعنی دستمزدی که کارگر در این بخش ارزشی متغیر بازتولید می نماید؛ خلاصه کلام؛ آن بخش ارزشی که بخش پرداخت شده کار جدیداً افزوده شده به بخش ثابت یاد شده بالا در تولید کالا را نمایندگی می کند.

(۳) ارزش اضافه یعنی آن بخش ارزشی از محصول کالا که کار پرداخت نشده یا کار اضافه را نمایندگی می کند. این بخش آخری از ارزش به نوبه خود مجدداً اشکال مستقلی به خود می گیرد که همزمان اشکال درآمدی نیز هستند: شکل سود سرمایه (بهره سرمایه و منفعت صاحبکار سرمایه به مثابه سرمایه فعال) و شکل اجاره زمین که به مالک زمین که در پروسه تولید دخیل است تعلق می گیرد. اجزاء ۲ و ۳، یعنی در مجموع آن عناصری که همیشه شکل درآمدی دستمزد (این یکی همیشه بعد از اینکه اول شکل سرمایه متغیر بخود گرفته بوده

است)، سود و اجاره زمین بخود می گیرند، خود را از جزء ثابت ۱ بدین گونه مجزا می کنند که این یکی تمام آن ارزشی را دربر می گیرد که در آن کار جدید افزوده شده به بخش ثابت، یعنی به ابزار تولید کالاها، مادیت می یابد. اگر از بخش ارزشی ثابت صرف نظر کنیم، در آنصورت صحیح است که گفته شود که ارزش کالا، تا آنجائیکه کار جدیداً افزوده شده را نمایندگی می کند، همیشه به سه بخش تقسیم می گردد، که سه شکل درآمدی را تشکیل می دهند، همانا دستمزد، سود و اجاره زمین؛ ۵۵ مقادیر متناسب این ارزشها، یعنی آن سهم های متفاوتی که از کل ارزش دارند، از طریق قوانین مختلف ویژه ای که در بالا شرح شان رفت، تعیین می گردند. اما برعکس این اشتباه است که گفته شود که ارزش دستمزد، نرخ سود و نرخ اجاره زمین عناصر ترکیبی مستقلی از ارزش را تشکیل می دهند که از مجموع شان ارزش کالا نشأت می گیرد، اگر از بخش سرمایه ثابت چشم پوشی گردد؛ بدیگر بیان این غلط است که گفته شود که آنها اجزاء سازنده ارزش کالا یا قیمت محصول می باشند. ۵۶

تفاوت را به سادگی می توان دید.

فرض بگیریم که ارزش محصول سرمایه ای بالغ بر ۵۰۰ برابر با  $100v + 400c$  باشد،  $150m + 650 = 150m$  می تواند به ۷۵ سود و ۷۵ اجاره زمین تقسیم گردد. در ضمن، ما برای اجتناب از دشواریهای بی مورد، فرض می گیریم که ترکیب این سرمایه میانگین است، به گونه ای که قیمت تولید با ارزش مطابق می گردد؛ این مورد همیشه آنجایی رخ می دهد که محصول اینچنین سرمایه منفردی بتواند به عنوان محصول بخشی از کل سرمایه با حجمی یکسان در نظر گرفته شود.

در اینجا دستمزد، اندازه گیری شده از طریق سرمایه متغیر، ۲۰ درصد از سرمایه گذاشته شده را تشکیل می دهد؛ ارزش اضافه، محاسبه شده از روی کل سرمایه، شامل ۳۰ درصد است، یعنی ۱۵ درصد سود و ۱۵ درصد اجاره زمین. مجموع ارزش کالا که کار جدیداً افزوده شده در آن مادیت می یابد برابر است با  $100v + 150m = 250$ . مقدار آن وابستگی ای به تقسیم آن به دستمزد، سود و اجاره زمین ندارد. از روابط مابین این بخشها می بینیم که نیروی کار که با ۱۰۰ پول پرداخت می گردد، بگو ۱۰۰ £، حجم کاری را تحویل می دهد که حجم پولی برابر با ۲۵۰ £ را نمایندگی می کند. در اینجا می بینیم که کارگر در مقایسه با کاری که برای خودش می کند، ۱,۵ برابر ارزش اضافه ایجاد می نماید. اگر روز کار = ۱۰ ساعت می بود، لذا او ۴ ساعت را برای خود و ۶ ساعت را برای سرمایه دار کار کرده است. پس کار کارگرانی که با ۱۰۰ £ پرداخت گردید، ارزش پولی ۲۵۰ £ را نمایندگی می کند. سوای این ارزش ۲۵۰ £ هیچ چیز دیگری برای توزیع بین کارگر و سرمایه دار، بین سرمایه

دار و مالک زمین پیدا نمی شود. این آن مجموع ارزشی ای است که جدیداً به ارزش وسایل تولید بالغ بر ۴۰۰ افزوده شده است. این ارزش کالایی بالغ بر ۲۵۰، که بدین طریق تولید و تعیین شده از مقدار کاری که در این ارزش مادیت یافته می باشد، حد سهم هایی را تشکیل می دهد که کارگر، سرمایه دار و زمیندار از این ارزش به شکل درآمد، یعنی همان دستمزد، سود و اجاره زمین می توانند بدست آورند.

فرض بگیریم سرمایه‌ای با همان ترکیب ارگانیک، یعنی با همان تناسب بین نیروی کار زنده بکار گرفته شده و سرمایه ثابتی که این نیروی کار بکار می اندازد، برای همان نیروی کاری که سرمایه‌ای ثابت بالغ بر ۴۰۰ را بکار می اندازد بجای ۱۰۰ می بایستی ۱۵۰ £ پرداخت نماید؛ در ضمن فرض می گیریم که سود و اجاره زمین ارزش اضافه را با تناسب دیگری بین خود تقسیم می نمایند. از آنجائیکه فرض ما بر این بود که سرمایه متغیر ۱۵۰ پوند استرلینگی همان مقدار کاری را به راه می اندازد که ۱۰۰ £ قدیم انجام می داد، در نتیجه ارزش جدیداً تولید شده هنوز = ۲۵۰ و مجموع ارزش محصول نیز حالا همچون گذشته ۶۵۰ خواهد بود، اما ما در عوض خواهیم داشت  $150c + 150v + 100m$ ؛ و این  $100m$  مثلاً تقسیم می شود به ۴۵ سود + ۵۵ اجاره زمین. تناسب تقسیم این ارزش کل تازه تولید شده به دستمزد، سود و اجاره زمین بسیار متفاوت از تناسب گذشته خواهد بود؛ مقدار سرمایه کل گذاشته شده نیز متفاوت خواهد بود، هر چند که آن تنها همان مقدار کل کار را به راه می اندازد. مزد کار بالغ خواهد شد بر  $27 \frac{3}{7}$  درصد، سود  $2/11$  و اجاره زمین ۱۰ درصد از سرمایه گذاشته شده؛ پس مجموع اضافه ارزش بالغ بر کمی بیشتر از ۱۸ درصد خواهد بود.

در نتیجه افزایش دستمزد، بخش پرداخت نشده از مجموع کار و لذا ارزش اضافه نیز تغییر خواهد کرد. کارگر در طی ۱۰ ساعت کار روزانه ۶ ساعتش را برای خودش و تنها ۴ ساعت را برای سرمایه دار کار کرده است. تناسب بین سود و اجاره زمین نیز متفاوت خواهد بود. ارزش اضافه تقلیل یافته با نسبتهای دیگری بین سرمایه دار و مالک زمین تقسیم خواهد شد. و نهایتاً، از آنجائیکه ارزش سرمایه ثابت بدون تغییر باقی می ماند و ارزش سرمایه متغیر گذاشته شده بالا رفته است، لذا ارزش اضافه تقلیل یافته خود را در نرخ سود ناخالص هنوز هم پائین تری بیان می کند، منظور از نرخ سود ناخالص در اینجا نسبت بین کل ارزش اضافه و کل سرمایه گذاشته شده می باشد.

تغییر در ارزش دستمزد، در نرخ سود و در نرخ اجاره زمین - صرف نظر از چگونگی عملکرد قانونی که تناسب بین این عناصر را تنظیم می کند - تنها می تواند در آن محدوده‌ای که توسط بخش ارزشی جدیداً ایجاد شده ۲۵۰ گذاشته می شود حرکت داشته باشد. تنها یک

استثناء می تواند وجود داشته باشد و آن موقعی است که اجاره زمین مبنی بر یک قیمت انحصاری باشد. این هیچ تغییری در قانون نمی دهد، بلکه تنها باعث پیچیده تر شدن تحقیق می گردد. زیرا اگر ما صرفاً خود محصول را در این مورد در نظر بگیریم، در آنصورت فقط تقسیم ارزش اضافه متفاوت خواهد بود؛ اگر ما ارزش نسبی آن را در رابطه با دیگر کالاها مد نظر بگیریم، در آنصورت تنها این تفاوت را خواهیم یافت که بخشی از ارزش اضافه دیگر کالاها به این کالای ویژه منتقل شده است.

مرور می کنیم:

ارزش محصول	ارزش جدید	نرخ ارزش اضافه	نرخ سود ناخالص	
مورد اول	$400_c + 100_v + 150_s = 650$	250	150%	30%
مورد دوم	$400_c + 150_v + 100_s = 650$	250	66 $\frac{2}{3}$ %	18 $\frac{2}{11}$ %

اولاً ارزش اضافه به میزانه یک سوم از مبلغ قبلیش نزول می کند. از ۱۵۰ به ۱۰۰. نرخ سود به میزانه بیش از یک سوم نزول می کند، از ۳۰ درصد به ۱۸ درصد، زیرا که ارزش اضافه تقلیل یافته باید نسبت به کل سرمایه گذاشته شده بزرگتری محاسبه گردد. اما نرخ سود به هیچ وجه با همان تناسب نرخ ارزش اضافه پائین نمی افتد. این آخری از 150/100 به 100/150 نزول می کند، یعنی از ۱۵۰ درصد به 66  $\frac{2}{3}$  درصد، در حالیکه نرخ سود تنها از 150/500 به 100/550 تقلیل می یابد، یعنی از ۳۰ درصد به 18  $\frac{2}{11}$  درصد. پس نرخ سود نسبتاً بیشتر از مقدار ارزش اضافه افت دارد، در حالیکه تقلیلش کمتر از نرخ ارزش اضافه است. در ضمن دریافتیم که وقتی حجم کار برابری مانند گذشته مورد استفاده قرار می گیرد، لذا ارزش و مقدار محصولات ثابت باقی می ماند، هر چند که سرمایه گذاشته شده بدلیل بزرگتر بودن بخش ارزشی متغیر بیشتر از گذشته باشد. البته این بالا رفتن سرمایه پیش ریز شده برای سرمایه داری که تازه بنگاهش را تأسیس کرده ملموس خواهد بود. اما اگر بازتولید را در کلیتش در نظر بگیریم، در آنصورت این بالا رفتن سرمایه متغیر چیزی نخواهد بود مگر اینکه بخش بزرگتری از ارزش جدید، که توسط کار جدیداً افزوده شده ایجاد می گردد،

بجای تبدیل شدن به ارزش اضافه و محصول اضافه، مبدل به دستمزد و لذا در وهله اول مبدل به سرمایه متغیر می گردد. ارزش محصول ثابت می ماند، زیرا که آن از یک طرف محدود است به ارزش سرمایه ثابت = ۴۰۰ و از طرف دیگر به عدد ۲۵۰ که کار جدیداً افزوده شده را نمایندگی می کند. اما این هر دو بدون تغییر می مانند. این محصول، تا آنجائیکه خودش دوباره می بایست در سرمایه ثابت وارد گردد، همچون گذشته همان مقدار ارزش مصرف را در همان مقدار از ارزش نمایندگی خواهد کرد. پس همان میزان از عناصر سرمایه ثابت همان مقدار ارزش را دارا می باشند. اگر افزایش دستمزد نه بدلیل اینکه کارگر سهم بیشتری از کار خود را دریافت می کند، بلکه بدلیل نزول بارآوری کار باشد که کارگر سهم بیشتری از کار خود را دریافت میکند، در آنصورت موضوع متفاوت خواهد بود. در این مورد کل ارزش، که همان کار، هم پرداخت شده و هم پرداخت نشده، را نمایندگی می کند، بدون تغییر خواهد بود؛ اما مقدار محصولی که این میزان کار را نمایندگی می کند، کمتر خواهد بود، در نتیجه قیمت هر بخش مساوی ای از این محصول افزایش پیدا خواهد کرد، زیرا که هر بخش کار بیشتری را دربر خواهد داشت. این دستمزد بالاتر ۱۵۰ محصول بیشتری را در مقایسه با دستمزد قبلی ۱۰۰ نمایندگی نمی کند. اکنون ارزش اضافه کاهش یافته ۱۰۰ در مقایسه با قبل تنها 2/3 از محصول را نمایندگی می کند، یعنی همان 66 2/3 درصد از مقدار ارزش مصرف قبلی که با ۱۰۰ نمایندگی می شد. در این مورد سرمایه ثابت نیز، تا آنجائیکه این محصول در آن ادغام می شود، گرانتر خواهد شد. اما اینها نتایج افزایش دستمزد نیستند، بلکه ترجیحاً این افزایش دستمزد نتیجه ای از گرانتر شدن قیمت کالا و کاهش بارآوری همان مقدار کار می باشد. در اینجا چنین به نظر می رسد که این افزایش دستمزد است که سبب گرانتر شدن محصول گردیده، در صورتیکه این افزایش دستمزد نه علت بلکه پیامدی است از تغییر ارزش کالا، که خود معلولی است از کاهش بارآوری کار.

از سوی دیگر، با ثابت ماندن دیگر اوضاع، اگر همان مقدار کار مصرف شده کماکان ۲۵۰ را نمایندگی کند، اما ارزش ابزار تولیدی که این کار مورد استفاده قرار داده، افزایش یا کاهش یافته باشد، در آنصورت ارزش همان مقدار محصول متناسباً افزایش یا کاهش خواهد یافت.  $150m + 100v + 450c$  ارزش محصولی بالغ بر ۷۰۰ می دهد؛  $100v + 350c + 100v$   $150m$  در عوض برای همان حجم از محصول تنها ارزشی بالغ بر ۶۰۰ بجای ۶۵۰ پیشین خواهد بود. بنابراین، با فرض ثابت بودن تمام دیگر اوضاع، اگر سرمایه پیش ریخته همان مقدار کار را به حرکت درآورد، و خود رشد یا نزول کند، ارزش محصول افزایش یا کاهش خواهد یافت، در صورتیکه رشد یا نزول سرمایه گذاشته شده بدلیل تغییر در مقدار سرمایه ثابت باشد. برعکس اگر با ثابت بودن بارآوری کار، افزایش یا کاهش سرمایه ثابت بدلیل تغییر

در مقدار ارزش سرمایه متغیر باشد، در آنصورت ارزش محصول ثابت خواهد ماند. افزایش یا کاهش ارزش سرمایه ثابت توسط هیچ حرکت متقابلی جبران نمی گردد. اما در مورد سرمایه متغیر - با فرض ثابت بودن بارآوری کار - افزایش یا کاهش در ارزش آن توسط حرکت مخالف ارزش اضافه جبران می گردد، بگونه‌ای که ارزش سرمایه متغیر بعلاوه ارزش اضافه، یعنی آن ارزشی که جدیداً توسط کار به ابزار تولید افزوده می گردد و همچون ارزشی جدید در محصول نمایان می گردد، ثابت باقی می ماند.

برعکس اگر افزایش یا کاهش ارزش سرمایه متغیر یا دستمزد بدلیل افزایش یا کاهش بهای کالاها باشد، بدیگر سخن کاهش یا افزایش بارآوری کاری که توسط این سرمایه گذاریها مورد استفاده قرار می گیرد، در اینصورت ارزش محصول تحت تأثیر قرار می گیرد. صعود یا نزول دستمزد در اینجا نه علت بلکه تنها یک پیامد است.

از جهتی دیگر با بدون تغییر ماندن سرمایه ثابت  $C = 400$ ، اگر تغییر از  $150m + 100v$  به  $100m + 150v$ ، یعنی افزایش سرمایه متغیر در مورد بالا بدلیل آن بود که بارآوری کار پائین آمده بود، نه در این شاخه کاری بخصوص مثلاً پنبه ریزی، بلکه شاید در کشاورزی که وسایل معاش کارگر را تأمین می کند، یعنی اگر تغییر پیامدی از گرانتز شدن این وسایل معاش بود، در اینصورت ارزش محصول ثابت باقی می ماند. ارزش ۶۵۰ اکنون همچون گذشته هنوز خود را در همان مقدار نخ پنبه‌ای نمایان می کند.

در ضمن از بحث بالا چنین برمی آید که: وقتی که سرمایه ثابت گذاشته شده از طریق صرفه جویی و غیره در شاخه‌هایی از تولید که محصولشان مورد مصرف کارگران واقع می شود، تقلیل می یابد، لذا این همانند افزایش مستقیم بارآوری خود کار مصرف شده، می تواند منجر به کاهش دستمزد کارگران گردد، زیرا وسایل معاش کارگران ارزانتر می شود و لذا ارزش اضافه افزایش خواهد داشت؛ به گونه‌ای که نرخ سود در اینجا به دو دلیل رشد خواهد کرد، همانا از یک سو بدلیل کاهش در ارزش سرمایه ثابت و از سوی دیگر بدلیل افزایش ارزش اضافه. هنگامیکه ما دگر دینی ارزش اضافه را به سود بررسی می کردیم، فرض را بر این گرفتیم که دستمزد کاهش پیدا نکرده و ثابت باقی می ماند، زیرا ما آنموقع می خواستیم نوسانات نرخ سود را مستقل از تغییرات ارزش اضافه بررسی کنیم. در ضمن قوانینی که در آنجا بسط داده شد قوانینی عمومی هستند و برای سرمایه گذاریهایی که محصولاتشان در مصرف کارگران وارد نمی شوند و لذا تغییرات در ارزش محصولاتشان بروی دستمزدها تأثیری نخواهند داشت، نیز صادقند.

\*\*\*

پس تفکیک و تجزیه ارزش جدید، که سالانه از طریق کار جدید به وسایل تولید یعنی به بخش سرمایه ثابت، افزوده می گردد، به درآمدهای مختلف دستمزد، سود و اجاره زمین بهیچوجه تغییری در محدوده خود ارزش، مجموع ارزشی ای که بین این مقوله‌های مختلف تقسیم می شود، ندارد، همانگونه که تغییر در تناسب متقابل بین اجزاء این مجموعه در اندازه کل ارزشی مشخص آن بی تأثیر است. عدد معلوم ۱۰۰ همیشه همان است، صرفنظر از اینکه آنرا به ۵۰ + ۵۰ یا ۱۰ + ۷۰ + ۲۰ یا ۳۰ + ۳۰ + ۴۰ تقسیم کنیم. آن بخش ارزشی از محصول که به این درآمدها تجزیه می گردد همانند بخش ارزشی ثابت سرمایه از طریق ارزش کالاها تعیین می گردد، یعنی توسط آن کمیت کاری که در هر مورد در کالاها مادیت یافته است. از داده‌های معلوم اولاً آن مقدار ارزشی کالا می باشد که بین دستمزد، سود و اجاره زمین تقسیم می گردد؛ به دیگر سخن حد مطلق برای مجموع این اجزاء ارزشی از کالاها. داده معلوم دیگر در رابطه با خود هر تک مقوله، محدوده‌های میانگین و تنظیم کننده شان. دستمزد اساس این محدوده را بنا می نهد. از یک جهت {دستمزد} از طریق قانونی طبیعی تنظیم می گردد؛ حداقل آن از طریق کمترین مقدار فیزیکی وسایل معاش که کارگر برای حفظ و بازتولید نیروی کار خود احتیاج دارد مشخص می گردد، به دیگر سخن از طریق یک کمیت مشخص از کالاها. ارزش این کالاها از طریق مدت زمان کاری که برای بازتولیدشان لازم است تعیین می گردد، یعنی از طریق آن بخش کاری که جدیداً به ابزار تولید افزوده شده است یا آن بخشی از کار روزانه که کارگر باید برای تولید و بازتولید یک برابر نهاد برای ارزش این وسایل معاش ضروری استفاده نماید. مثلاً اگر میانگین روزانه وسایل امرار معاشش از نظر ارزشی برابر با ۶ ساعت کار میانگین باشد، در آنصورت او می بایست بطور متوسط ۶ ساعت از کار روزانه‌اش را برای خودش کار کند. ارزش واقعی نیروی کار او با این حداقل فیزیکی مغایرت دارد؛ آن بر حسب آب و هوا و موقعیت تکامل اجتماعی متفاوت است؛ تنها وابسته به احتیاجات فیزیکی نیست بلکه همچنین به نیازهای اجتماعی تاریخاً توسعه یافته که می توانند به طبیعت دوش مبدل شوند نیز بستگی دارد. اما در هر کشور در هر زمان مشخصی این متوسط تنظیم کننده دستمزد یک مقدار معین است. ارزش همه درآمدهای دیگر نیز دارای محدوده‌های خود هستند. این ارزش همیشه برابر است با آن ارزشی که کل کار روزانه منهای آنچه که دستمزد را نمایندگی می کند خود را در آن مادیت می بخشد؛ (کل کار روزانه در اینجا مطابق است با میانگین کار روزانه زیرا که آن دربردارنده کل حجم کاری است که توسط کل سرمایه اجتماعی به حرکت درآورده می شود). حدود آن از طریق حد آن ارزشی تعیین می گردد که کار پرداخت نشده در آن بیان می گردد، یعنی مقدار این کار

پرداخت نشده. در حالیکه آن بخشی از کار روزانه که کارگر باید برای بازتولید دستمزد خود کار کند بالاترین حد خود را در حداقل فیزیکی دستمزد دارد، بخش دیگر کار روزانه که ارزش اضافه و لذا آن بخش ارزشی ای که ارزش اضافه در آن بیان می شود را نمایندگی می کند، محدودیت خود را در حداکثر فیزیکی کار روزانه می یابد، یعنی کل مقدار کار روزانه ای که کارگر در جوار نگهداری و بازتولید نیروی کارش اصولاً قادر به بازدهی می باشد. از آنجائیکه ما در این بررسی توزیع ارزشی که نماینده مجموع کاری است که سالانه جدیداً افزوده می شود را مد نظر داریم، پس کار روزانه می تواند همچون مقداری ثابت مد نظر و پیش فرض گرفته شود، صرفنظر از کم و زیادی انحراف آن از حداکثر فیزیکی. پس حد مطلق این بخش ارزشی، که ارزش اضافه را تشکیل داده و به سود و اجاره زمین تجزیه می گردد، معین است؛ این {حد} توسط مازاد بخش پرداخت نشده و رای بخش پرداخت شده کار روزانه تعیین می گردد، یعنی آن بخش ارزشی ای از کل محصول که کار اضافه در آن تحقق می یابد. اگر ما این ارزش اضافه، که توسط این حدود تعیین شده و به نسبت کل سرمایه گذاشته شده محاسبه میشود، را سود بنامیم، همانگونه که من کرده ام، در آنصورت این سود تا جائیکه به مقدار مطلق آن برمی گردد، برابر با ارزش اضافه خواهد بود، و لذا در حدودش به همان میزان از قوانین تابعیت می کند. اما اندازه نرخ سود نیز مقداری است که در محدوده های که توسط ارزش کالاها تعیین شده قرار گرفته است. نرخ سود نسبت مجموع ارزش اضافه است به کل سرمایه اجتماعی که در تولید گذاشته شده است. اگر این سرمایه = ۵۰۰ (بگوئیم میلیون) و ارزش اضافه = ۱۰۰ باشد، در آن صورت ۲۰ درصد حق مطلق نرخ سود می باشد. توزیع سود اجتماعی به تناسب این نرخ در میان سرمایه های که در قلمروهای مختلف تولیدی گذاشته شده اند، قیمت تولیدی را ایجاد می کند که با ارزش کالاها مغایرت دارد. این قیمت های تولیدی قیمت های میانگین واقعی تنظیم کننده بازار هستند. ضمناً این تغایر تعیین قیمت ها بر اساس ارزشها و محدوده های قانونمند برای سود را منحل نمی کند. بجای اینکه ارزش کالا برابر باشد با سرمایه هزینه شده در کالا بعلاوه ارزش اضافه موجود در آن، اکنون دیگر قیمت تولیدی کالا برابر است با سرمایه هزینه شده C بعلاوه آن ارزش اضافه ای که بر اساس نرخ سود عمومی به این کالا تعلق می گیرد، مثلاً ۲۰ درصد از سرمایه ای که برای تولید آن گذاشته شده، هم سرمایه ای که به مصرف رسیده و هم سرمایه ای که تنها بکار گرفته شده. اما این ضمیمه ۲۰ درصدی خود بر مبنای ارزش اضافه ای که توسط کل سرمایه اجتماعی ایجاد می شود و رابطه آن با ارزش این سرمایه تعیین می گردد؛ به همین خاطر هم ۲۰ درصد است و نه ۱۰ یا ۱۰۰ درصد. پس دگرذیسی ارزشها به قیمت های تولیدی محدوده های سود را برطرف نمی کند، بلکه تنها توزیع آنرا در بین سرمایه های منفرد مختلف که سرمایه اجتماعی



را تشکیل می دهد تغییر می دهد، یعنی آنرا یکنواخت و متناسب با سهم ارزشی ای که آنها از کل سرمایه اجتماعی دارند بین آنها توزیع می کند. قیمت‌های بازار به بالا و پائین این قیمت‌های تنظیم کننده بازار نوسان می کنند، اما این نوسانات همدیگر را متقابلاً خنثی می کنند. اگر لیست قیمت‌ها برای یک دوره کم و بیش طولانی مورد مطالعه قرار گیرند و از مواردی که ارزش کالا بطور واقعی بدلیل تغییر در بارآوری کار تغییر می کنند و همچنین مواردی که پروسه تولید در اثر سوانح طبیعی یا اجتماعی مختل می گردد چشم پوشی گردد، در آنصورت اولاً از اینکه انحرافات در یک محدوده باریک رخ می دهند و در ثانی از اینکه چه منظم متقابلاً جبران می گردند، متحیر خواهیم ماند. آدم درمی یابد که در اینجا همان چیرگی ای توسط میانگین تنظیم کننده اعمال می شود که کوتلت {Quetelet} در مورد پدیده‌های اجتماعی به اثبات رساند. اگر دگرگونی از ارزش کالاها به قیمت‌های تولیدی به مانعی برخورد نکند، در آنصورت اجاره زمین خود را در اجاره تفاضلی تحلیل می برد، یعنی خود را به یکسانسازی سودهای اضافه‌ای محدود می کند که قیمت‌های تولیدی تنظیم کننده می بایست به بخشی از سرمایه داران عطا می کرد، حالا زمینداران آنها را به تصاحب خود درمی آورند. پس اجاره زمین در اینجا حد ارزشی معین خود را در انحرافات نرخهای سود منفرد داراست که این آخری توسط تنظیم قیمت‌های تولید بر مبنای نرخ سود عمومی ایجاد می شود. اگر مالکیت ارضی بر سر راه یکسان سازی ارزش کالاها به قیمت‌های تولیدی مانع ایجاد کند و اجاره زمین مطلق را برای خود تصاحب کند، در آنصورت این آخری خود را به مازاد ارزشی محصولات کشاورزی در ورای قیمت‌های تولیدی شان محدود می کند، یعنی به آن مازاد ارزش اضافه‌ای که آنها علاوه بر نرخ سودی که بر طبق نرخ سود عمومی به سرمایه‌ها تعلق می گیرد، دربر دارند. پس این تفاوت آن مرزی را برای اجاره زمین ایجاد می کند که اکنون همچون گذشته بخش معینی از ارزش اضافه معین و موجود در کالاها را تشکیل می دهد.

نهایتاً اگر یکسان سازی ارزش اضافه به سود میانگین در قلمروهای مختلف تولیدی با مانع انحصارات مصنوعی یا طبیعی و مشخصاً انحصار در مالکیت زمین مواجه شود، بگونه‌ای که یک قیمت انحصاری که در بالای قیمت تولید و ارزش کالاها قرار دارد برای کالاهایی که تحت چنین انحصاری قرار دارند میسر گردد، در آنصورت مرزهایی که از طریق ارزش کالاها اعمال شده‌اند، منحل نخواهند شد. قیمت انحصاری بعضی کالاها تنها بخشی از سود تولیدکنندگان دیگر کالاها را به سمت کالاهایی که قیمت انحصاری دارند منتقل می کند. یک اختلال محلی در توزیع ارزش اضافه در بین قلمروهای مختلف تولیدی بطور غیرمستقیم بوقوع می پیوندد، اما این اختلال خود محدوده ارزش اضافه را دست نخورده باقی می گذارد. اگر کالایی که قیمت انحصاری دارد وارد مصرف ضروری کارگران گردد، با فرض اینکه

کارگر همچون گذشته ارزش نیروی کار خود را دریافت می کند، در آنصورت دستمزد افزایش و لذا ارزش اضافه کاهش خواهد داشت. این امر می تواند دستمزد را به زیر ارزش نیروی کار نزول دهد، البته فقط در صورتیکه دستمزد در بالای حداقل فیزیکی خود قرار داشته باشد. در این مورد قیمت انحصاری از طریق کسر از دستمزد واقعی (یعنی مقدار ارزش مصرفی ای که کارگر برای مقدار یکسانی از کار دریافت می کند) و بخشاً از طریق کسر از سود سرمایه داران دیگر پرداخت می گردد. محدوده‌هایی که قیمت انحصاری در آنها بروی تنظیم معمول قیمت کالاها تأثیر می گذارد بطور ثابت تعیین شده‌اند و دقیقاً قابل محاسبه‌اند.

همانگونه که تقسیم ارزش جدیداً افزوده شده کالاها و کلاً ارزش قابل حل در درآمد، مرزهای تعیین شده و تنظیم کننده خود را در تناسب بین کار لازم و کار اضافه، دستمزد و ارزش اضافه، می یابد، همانگونه نیز تقسیم خود ارزش اضافه به سود و اجاره زمین از طریق قوانینی تعیین می شود که همسطح سازی نرخ سود را تنظیم می کنند. در مورد تقسیم به بهره و سود صاحبکار این خود سود میانگین است که حد و مرز هر دو را با هم تشکیل می دهد. سود میانگین آن میزان ارزش معینی را بدست می دهد که آنها می توانند و باید در آن تقسیم شوند. تناسب معین این تقسیم کاملاً اتفاقی است یعنی اینکه صرفاً توسط روابط رقابت تعیین می گردد. در حالیکه هم سطح سازی تقاضا و عرضه در دیگر موارد بدین معنی است که انحراف قیمت‌های بازار از قیمت‌های میانگین تنظیم کننده ملغی می گردند یعنی تأثیر رقابت منحل می گردد، اما این در اینجا یگانه تعیین کننده است. اما به چه دلیل؟ زیرا همان عنصر تولیدی، یعنی سرمایه، باید آن ارزش اضافه‌ای را که به آن تعلق می گیرد بین دو صاحب همان عنصر تولیدی تقسیم کند. اما این واقعیت که در اینجا هیچ حد معین و قانونمندی برای تقسیم سود میانگین موجود نمی باشد، باعث الغاء حدود آن به مثابه بخشی از ارزش کالا نمی گردد؛ همانگونه که این واقعیت که اگر دو شریک در یک کسب و کار بدلیل اوضاع خارجی متفاوت سود را بطور نامساوی بین خود تقسیم می کنند، هیچ تأثیری بروی حدود این سود نخواهد داشت.

پس هنگامی که آن بخش از ارزش کالا، که کار الحاقی به ارزش وسایل تولید را نمایندگی می کند، به قسمتهای مختلفی تجزیه می شود که در هیئت درآمدها اشکالی را به خود می گیرند که متقابلاً از یکدیگر مستقل اند، لذا این به هیچوجه دلیل آن نمی شود که دستمزد، سود و اجاره زمین را عناصر تشکیل دهنده‌ای تلقی کنیم که در ترکیب با یکدیگر و یا در مجموع منشأ خود قیمت تنظیم کننده کالاها (قیمت طبیعی، قیمت لازم) باشند؛ بگونه‌ای که دیگر این ارزش کالا نیست، بعد از کسر بخش ثابت ارزش، که بعنوان واحد اصلی به این سه مؤلفه

تجزیه می گردد، بلکه برعکس. قیمت هر کدام از این سه مؤلفه مستقلاً تعیین گشته و قیمت کالا تازه زمانی تشکیل می شود که این سه مقدار مستقل با هم جمع زده شوند. در واقعیت ارزش کالا مقداری است مقدم و برآمده از کل مجموع دستمزد، سود و اجاره زمین با هم، صرفنظر از تناسب مقداری آنها نسبت به یکدیگر. در آن سوء تفاهم، دستمزد، سود و بهره ارضی سه مقدار ارزشی مستقل هستند که مقدار کلشان اندازه ارزش کالا را ایجاد، محدود و تعیین می کند.

اولاً آشکار است که اگر دستمزد، سود و اجاره زمین قیمت کالاها را تشکیل بدهند، این می بایستی همانقدر برای بخش ثابت ارزش کالا صادق باشد که برای دیگر بخشهایی که سرمایه متغیر و ارزش اضافه را نمایندگی می کنند صادق است. از این بخش ثابت ارزش می توان کاملاً چشم پوشی کرد، زیرا که ارزش کالاهایی که این خود از آنها تشکیل شده را می توان به همین منوال به مجموعی از ارزش دستمزد، سود و اجاره زمین تقسیم نمود. همانگونه که متذکر شدیم این ادراک همچنین موجودیت اینچنین بخش ثابت ارزشی را انکار می کند.

ضمناً واضح است که در اینجا مقوله ارزش بی معنی می شود. تنها تصویری از قیمت برجا می ماند، در این معنی که مقداری پول به صاحب نیروی کار، سرمایه و زمین پرداخت می گردد. اما پول چیست؟ پول یک شیء نیست، بلکه شکل مشخصی از ارزش است، پس ارزش دوباره پیشفرض گرفته شده است. می توان گفت که مقداری مشخص از طلا یا نقره برای این عناصر تولیدی پرداخت می شود، و یا آنها در ذهن با این مقادیر برابر گرفته می شوند. اما طلا و نقره (و اقتصاددان روشن فکر از بابت این شناخت بسیار بخود می بالد) خود نیز همچون دیگر کالاها خود یک نوع کالا هستند. لذا قیمت طلا و نقره نیز از طریق دستمزد، سود و بهره ارضی تعیین می شود. پس ما نمی توانیم دستمزد، سود و بهره ارضی را با برابر قرار دادن آنها با مقداری از کالا یا نقره تعیین نمائیم، زیرا که ارزش این طلا و نقره که آنها می بایست به عنوان برابر نهادشان با آن برآورد شوند، می بایست خود نخست به کمک آنها تعیین گردند، مستقل از طلا و نقره یعنی مستقل از ارزش هر کالایی که دقیقاً می بایست محصولی از این سه جزء یاد شده باشد. پس اینکه گفته شود ارزش دستمزد، سود و اجاره زمین عبارتست از اینکه آنها، با یک مقدار طلا و نقره برابرند، مثل این می ماند که گفته شود آنها برابرند با مقداری دستمزد، سود و اجاره زمین.

نخست دستمزد را در نظر بگیریم. زیرا که حتی از این منظر نیز ضروری است که از کار عزیمت شود. پس قیمت تنظیم کننده دستمزد یعنی آن قیمتی که قیمت‌های بازار در اطراف آن نوسان می کنند چگونه تعیین می گردد؟

ممکن است گفته شود که آن از طریق عرضه و تقاضای نیروی کار تعیین می‌گردد. اما موضوع بر سر کدام نوع از تقاضای نیروی کار می‌باشد؟ تقاضای سرمایه. پس تقاضای کار مطابق است با عرضه سرمایه. اما برای بحث در مورد عرضه سرمایه می‌بایستی که در وهله اول بدانیم سرمایه چیست. از چه تشکیل شده است؟ اگر ساده ترین شکلش را در نظر بگیریم؛ تشکیل شده است از پول و کالا. اما پول خود تنها شکلی از کالا است. پس سرمایه تشکیل شده است از کالاها. اما طبق پیشفرض ما ارزش کالا در وهله نخست توسط قیمت آن کاری که کالا را تولید کرده، یعنی توسط دستمزد تعیین می‌گردد. دستمزد با آن پیشفرض گرفته شده و با آن همچون جزء اصلی قیمت کالا برخورد می‌شود. پس این قیمت می‌بایستی که توسط تناسب بین کار عرضه شده با سرمایه تعیین گردد. قیمت خود سرمایه برابر است با قیمت کالاها. تقاضای سرمایه برای کار برابر است با عرضه سرمایه. عرضه سرمایه برابر است با عرضه کمیتی از کالا با قیمتی مشخص و این قیمت در وهله اول از طریق قیمت کار تنظیم می‌گردد و قیمت کار مجدداً برابر است با آن بخش از قیمت کالا که سرمایه متغیر از آن تشکیل شده است و به کارگر در ازای کارش داده میشود؛ و قیمت کالایی که تشکیل دهنده این سرمایه متغیر است دوباره ابتدائاً توسط قیمت کار تعیین می‌گردد، زیرا که قیمت کالا از طریق بهای دستمزد، سود و اجاره زمین تعیین می‌شود. پس برای تعیین دستمزد نمی‌توانیم سرمایه را پیشفرض بگیریم زیرا که ارزش سرمایه خود نیز از طریق دستمزد تعیین می‌گردد.

در ضمن بمیان کشیدن رقابت در اینجا برای ما سودی نخواهد داشت. رقابت باعث صعود یا نزول قیمت بازار کار می‌گردد. اما فرض بگیریم که تقاضا و عرضه کار با هم مطابق باشند. پس دستمزد چگونه تعیین می‌گردد؟ از طریق رقابت. اما ما هم اکنون فرض گرفتیم که رقابت دیگر چیزی را تعیین نمی‌کند و تأثیرش ملغی شده است، زیرا که بین دو نیروی متقابلاً متضاد آن موازنه‌ای برقرار شده است. در واقع ما می‌خواهیم که قیمت طبیعی دستمزد را، یعنی قیمت کار را پیدا کنیم که نه تنها از طریق رقابت تنظیم نمی‌گردد بلکه به عکس تنظیم کننده آن است.

چیز دیگری باقی نمی‌ماند مگر تعیین بهای لازم کار از طریق وسایل معاش ضروری کارگر. اما این وسایل معاش کالاهایی هستند که دارای قیمت اند. پس بهای کار از طریق قیمت وسایل ضروری معاش تعیین می‌گردد و وسایل ضروری معاش مانند تمام دیگر کالاها دارای قیمت اند که از طریق بهای کار تعیین می‌گردند. لذا بهای کار که از طریق قیمت وسایل معاش تعیین می‌شود به کمک بهای کار تعیین می‌گردد. یعنی بهای کار از طریق خودش

تعیین می‌گردد. بدیگر سخن ما نمی‌دانیم که قیمت کار از کجا تعیین می‌شود. کار بطور عمومی دارای یک قیمت است، زیرا که به مثابه یک کالا محسوب می‌گردد. برای اینکه بتوانیم از قیمت کار صحبت کنیم لازم است که بدانیم اصولاً قیمت چیست. اما ما از این طریق به هیچ وجه پی نخواهیم برد که قیمت اصولاً چیست.

فرض بگیریم که قیمت لازم کار به همین نحو مطبوع تعیین می‌گردد. پس میانگین سود را چگونه باید تعیین کنیم، میانگینی که جزء دیگری از قیمت کالا را تشکیل می‌دهد، سودی که در اوضاع عادی به هر سرمایه‌ای تعلق می‌گیرد؟ میانگین سود می‌بایستی که از طریق یک نرخ سود میانگین تعیین گردد. این چگونه تعیین می‌شود؟ از طریق رقابت مابین سرمایه داران؟ اما این رقابت پیش شرطش موجودیت سود از پیش می‌باشد. رقابت نرخهای مختلف سود و لذا سودهای متفاوت را پیشفرض دارد - حال چه در یک و یا در قلمروهای مختلف تولیدی. رقابت تنها تا آنجائیکه بروی قیمت‌های کالاها تأثیر داشته باشد می‌تواند بروی نرخ سود تأثیرگذار باشد. رقابت تنها می‌تواند باعث شود که تولیدکنندگان در یک قلمروی تولیدی کالاهایشان را به قیمت‌هایی بفروشند که به آنها سودی برابر بدهد، اضافه‌ای متناسب با قیمت کالا که از پیش توسط دستمزد بخشاً تعیین شده است. پس رقابت تنها می‌تواند نابرابریهای نرخ سود را یکسان نماید. برای اینکه بتوان نابرابریهای نرخ سود را هموار ساخت باید سود از قبل به مثابه عنصری از قیمت کالا موجود باشد. رقابت آن را بوجود نمی‌آورد. می‌تواند سطح آنرا بالا یا پائین ببرد اما آن سطحی را که بلافاصله بعد از هموارسازی پدیدار می‌گردد را ایجاد نمی‌کند. و هنگامیکه ما راجع به نرخ لازم سود بحث می‌کنیم، ما دقیقاً آن نرخ سودی را که مستقل از نوسانات رقابت است و خود رقابت را تنظیم می‌کند مد نظر داریم. نرخ سود میانگین هنگامی پدیدار می‌گردد که موازنه بین نیروهای سرمایه داران رقیب برقرار شده باشد. رقابت می‌تواند این موازنه را برقرار کند اما نمی‌تواند باعث بروز نرخ سودی که همراه با این موازنه پدیدار می‌گردد شود. وقتی که این موازنه برقرار شد، چرا نرخ عمومی سود ۱۰ یا ۲۰ یا ۱۰۰ درصد می‌باشد؟ بدلیل رقابت؟ خیر، به عکس، رقابت آن دلایلی را که باعث نوساناتی در ۱۰، ۲۰ یا ۱۰۰ درصد می‌شدند ملغی ساخته است. {رقابت} قیمت کالایی را پدید آورد که هر سرمایه‌ای همان سودی را ببار می‌آورد که متناسب است با بزرگی اش. اما اندازه خود این سود به رقابت وابستگی ای ندارد. رقابت تنها انحرافات از این اندازه را دوباره و دوباره تنزل می‌دهد. شخصی با دیگران رقابت می‌کند و رقابت او را مجبور می‌کند که کالاهایش را به همان قیمت دیگران بفروش برساند. اما چرا این قیمت ۱۰ یا ۲۰ یا ۱۰۰ است؟

پس راه دیگری بجز توضیح نرخ سود و لذا سود باقی نمی ماند که بنحو غیرقابل درکی مقدار مشخصی مازاد بر قیمت کالا است، قیمتی که تاکنون توسط دستمزد تعیین می شد. تنها چیزی که رقابت بما توضیح می دهد این است که این نرخ سود باید یک مقدار مشخص باشد. اما ما این را از قبل می دانستیم، زمانی که با نرخ عمومی سود و «قیمت ضروری» سود سر و کار داشتیم.

کاملاً غیرضروری است که این پروسه مشکل را دوباره در مورد اجاره بهای زمین از سر بگذرانیم. پیشاپیش کاملاً قابل رؤیت است که اگر این کار را کم و بیش با ثبات انجام دهیم، در نتیجه سود و اجاره زمین تنها همچون اضافه‌ای بر قیمت کالا تظاهر می کنند که از طریق قوانینی غیرقابل درک اعمال میشوند، قیمتی که در وهله اول توسط دستمزد تعیین می گردد. خلاصه کلام اینکه رقابت می بایستی که برای همه نظرات اشتباه اقتصاددانان از خود مایه بگذارد، در حالیکه اقتصاددانان در عوض می بایستی رقابت را توضیح دهند.

اگر از این نظر خیالبافانه صرفنظر کنیم که می گوید بعضی از اجزاء قیمت، یعنی سود و بهره ارضی، از طریق گردش آفریده می شوند، یعنی اینکه از فروش نشأت می گیرد - و گردش هرگز نمی تواند چیزی را تحویل دهد که قبلاً دریافت نکرده باشد - در نتیجه موضوع به سادگی اینگونه می شود:

فرض کنیم که قیمت یک کالا تعیین شده از طریق دستمزد برابر باشد با ۱۰۰؛ نرخ سود ۱۰ درصد و اجاره زمین ۱۵ درصد نسبت به دستمزد باشند. در نتیجه قیمت کالا تعیین شده از طریق مجموع دستمزد، سود و اجاره زمین = ۱۲۵ است. این اضافه ۲۵ نمی تواند از فروش کالا ببار آید. زیرا که همه کسانی که به یکدیگر کالا می فروشند آنچه را که برایشان ۱۰۰ بابت دستمزد خرج داشته را به ۱۲۵ می فروشند. و اگر همه به ۱۰۰ می فروختند دقیقاً همینگونه بود. پس این عملکرد می بایست مستقل از گردش مورد بررسی قرار گیرد.

اگر این سه {عامل}، کالا را که ۱۲۵ می ارزد بین خود تقسیم کنند - و این هیچ تفاوتی در موضوع نمی کند، اگر سرمایه دار کالا را نخست به ۱۲۵ بفروشد و بعد به کارگر ۱۰۰، برای خودش ۱۰ و به مالک زمین ۱۵ بدهد - لذا کارگر  $4/5 = 100$  از ارزش کالا دریافت خواهد کرد. سرمایه دار  $2/25$  و مالک زمین  $3/25$  از ارزش محصول را دریافت خواهد کرد. از آنجائیکه سرمایه دار به جای ۱۰۰ به ۱۲۵ می فروشد در نتیجه به کارگر تنها  $4/5$  از محصولی را می دهد که نمایانگر کار کارگر می باشد. پس این درست همینگونه می بود اگر او به کارگر ۸۰ می داد و ۲۰ را نگه می داشت که ۸ از آن به خود او و ۱۲ به مالک زمین

می رسید. و در این صورت او کالا را به ارزشش می فروخت، از آنجائیکه در واقع افزوده قیمت مازادی است مستقل از ارزش کالا که طبق مفروضات ما از طریق ارزش دستمزد تعیین می گردد. از طریق این کجراه به این نتیجه می رسیم که طبق این نظرگاه عبارت دستمزد، یعنی آن ۱۰۰، برابر است با ارزش کالا، یعنی برابر است با آن حجم پولی که این مقدار کار را نمایندگی می کند؛ اما این ارزش دوباره از دستمزد واقعی متفاوت است و لذا مازادی بر جای می گذارد. در اینجا فقط این مازاد به کمک یک افزوده قیمتی صوری نمایان می گردد. اگر به جای ۱۰۰ دستمزد ۱۱۰ می بود، بنابراین سود می بایست = ۱۱ باشد و بهره ارضی =  $16\frac{1}{2}$  و لذا قیمت کالا =  $137\frac{1}{2}$  می بود. تولید کماکان بدون تغییر باقی می ماند. اما چون تقسیم همیشه با افزودن یک درصد صوری به دستمزد حاصل می گردد، در نتیجه قیمت همراه دستمزد صعود و نزول خواهد کرد. دستمزد در اینجا ابتدائاً با ارزش کالا برابر گرفته می شود و بعداً مجدداً از آن جدا می گردد. در واقع از یک کجراه نامفهوم دوباره به این نتیجه می رسیم که ارزش کالا از طریق حجم کاری که در آن شامل است تعیین می گردد، حال آنکه ارزش دستمزد از طریق قیمت وسایل معاش تعیین شده و مازاد ارزش ورای دستمزد تشکیل دهنده سود و اجاره زمین می باشد.

تفکیک ارزش کالاها - بعد از کسر ارزش وسایل تولیدی که در تولیدشان به مصرف رسیده - تفکیک این مقدار مشخص ارزش، که از طریق آن میزان کاری تعیین می گردد که در کالای تولید شده ادغام گردیده، به سه جزء که بمثابة دستمزد، سود و اجاره زمین شکل درآمدهایی مستقل و بی ارتباط به یکدیگر را بخود می گیرند - این تفکیک در سطح ظاهری تولید سرمایه داری و در نتیجه همچنین در نظر عاملانی که در این تولید محسورند خود را به شکلی وارونه نمایان می گرداند.

فرض بگیریم که ارزش کل یک کالا = ۳۰۰ باشد و ۲۰۰ تا از آن ارزش وسایل تولیدی که در تولید آن بمصرف رسیده، یعنی جزء سرمایه ثابت، باشد. ۱۰۰ باقی مانده مقدار ارزش جدیدی است که در طول پروسه تولید به کالا افزوده شده است. این ارزش جدید ۱۰۰ تمام آن چیز است که برای تقسیم بین آن سه شکل درآمد در دسترس است. اگر دستمزد را  $X$  بگیریم و سود را  $y$  و اجاره زمین را  $Z$ ، لذا  $Z + y + X$  در این مورد همیشه برابر با ۱۰۰ خواهد بود. اما برای سرمایه دار صنعتی، تاجر و بانکدار و برای اقتصاددان عامیانه این به گونه ای دیگر پدیدار می گردد. برای اینان ارزش کالا بعد از کسر وسایل تولید مصرف شده در آن، برابر با ۱۰۰ نمی باشد که بعد بین  $X$ ،  $y$  و  $Z$  تقسیم شود، بلکه برعکس، قیمت کالا تشکیل شده است از مجموع مقدارهای ارزشی دستمزد، سود و اجاره زمین که مستقل از ارزش کالا

و از یکدیگر تعیین می گردند، به گونه‌ای که  $x$ ،  $y$  و  $z$  همه مستقلاً مشخص و تعیین شده‌اند و تنها از مجموع این مقادیر، که ممکن است بزرگتر یا کوچکتر از ۱۰۰ باشد، است که مقدار ارزشی کالا بدست می آید، یعنی با اضافه کردن این مؤلفه‌های ارزشی به یکدیگر. این ملغمه اجتناب ناپذیر است:

اولاً، اجزاء ارزشی کالا به مثابه درآمدهای مستقل در ارتباط با یکدیگر قرار گرفته و به همین گونه نیز در رابطه با سه فاکتور بسیار متفاوت، یعنی کار، سرمایه و زمین قرار داده شده و در نتیجه بنظر می رسد که از آنها نشأت گرفته باشند. مالکیت بر نیروی کار، سرمایه و زمین باعث می شود که این اجزاء مختلف ارزشی کالا به ترتیب به تملک صاحبانشان درآمده و برایشان به درآمد تبدیل شوند. اما ارزش از تبدیل شدن به درآمد سرچشمه نمی گیرد، بلکه برعکس باید قبل از اینکه به درآمد تبدیل شود موجود باشد تا بتواند این شکل را به خود بگیرد. این وهم، که می گوید خلاف این حقیقت دارد، همجوار با اینکه تعیین مقدار نسبی این سه جزء نسبت به یکدیگر از قوانین متفاوتی پیروی می کند، هر چه بیشتر تقویت می شود، قوانینی که ارتباطشان با و محدودیتشان توسط خود ارزش کالاها بهیچوجه در سطح ظاهر پدیدار نمی گردد.

دوماً، دیدیم که به فرض ثابت ماندن همه دیگر اوضاع، یک صعود یا نزول عمومی در دستمزدها همراه است با اینکه نرخ سود عمومی در جهت عکس حرکت کرده، قیمت‌های تولیدی کالاهاى مختلف تغییر کند، بعضی ها افزایش و برخی کاهش پیدا کنند، متناسب با ترکیب میانگین سرمایه در قلمرو تولیدی مورد نظر. پس لااقل در بعضی از قلمروهای تولیدی اینگونه تجربه می شود که متوسط قیمت کالا با بالا رفتن دستمزد افزایش می یابد و با پائین آمدن آن کاهش می یابد. اما آنچه که نقداً «تجربه» نمی شود این است که این تغییرات در خفا از طریق ارزش کالا تنظیم می گردند که مستقل از دستمزد است. اما اگر افزایش در دستمزد کاملاً محلی باشد و تنها در قلمروهای بخصوصی بدلیل شرایطی ویژه رخ دهد، در نتیجه افزایش اسمی در قیمت این کالاها می تواند ایجاد گردد. این افزایش ارزش نسبی یک قلم کالا به نسبت کالاهاى دیگر که دستمزدها در آنها ثابت باقی مانده است، تنها عکس العملی است در مقابل اختلاط محلی در توزیع متساوی ارزش اضافه در بین قلمروهای تولیدی مختلف، ابزاری برای هم سطح سازی نرخ سودی ویژه با نرخ سود عمومی. "تجربه‌ای" که از اینجا کسب می شود مجدداً نشان می دهد که قیمت از طریق دستمزد تعیین می گردد. پس در هر این دو مورد تجربه نشان می دهد که دستمزد تعیین کننده قیمت کالا است. آنچه که در اینجا تجربه نمی شود همانا دلیل نهان این ارتباط است. در ضمن قیمت میانگین کار، یعنی ارزش نیروی کار، توسط



قیمت تولیدی وسایل ضروری معیشت تعیین می گردد. اگر این آخری افزایش یا کاهش پیدا کند در نتیجه ارزش نیروی کار افزایش یا کاهش می یابد. در اینجا دوباره اینگونه تجربه می شود که رابطه‌ای بین دستمزد و قیمت کالا وجود دارد، اما سبب می تواند به عنوان نتیجه و نتیجه به مثابه سبب پدیدار گردد، همانگونه که در مورد حرکت قیمت‌های بازار صادق است، جائیکه افزایش دستمزد بالای میانگین منطبق می شود با افزایش قیمت بازار و رای قیمت‌های تولیدی که با دوره رونق اقتصادی پیوند دارد، در حالیکه کاهش متعاقب دستمزد به پائین تر از میانگین اش منطبق است با کاهش قیمت‌های بازار به زیر قیمت‌های تولیدی. اینکه قیمت‌های تولیدی به ارزش کالاها وابسته‌اند، صرفنظر از نوسانات قیمت‌های بازار، باید بدیهاً با این تجربه منطبق باشد که نرخ سود با افزایش دستمزد کاهش می یابد و برعکس. اما ما دیدیم که نرخ سود می تواند از طریق حرکات ارزش سرمایه ثابت تعیین گردد، بدون وابستگی به حرکات دستمزد؛ به گونه‌ای که دستمزد و نرخ سود می توانند بجای حرکت در جهات متضاد در یک جهت حرکت کنند، یعنی می توانند با هم افزایش یا کاهش داشته باشند. این امر کاملاً غیرممکن می بود اگر نرخ اضافه ارزش همگام با نرخ سود کاهش می یافت. همچنین هنگامیکه دستمزد بدلیل صعود قیمت وسایل معیشت افزایش می یابد، نرخ سود می تواند بدون تغییر باقی بماند و یا حتی بدلیل تشدید شدت کار و یا طولانی تر شدن روزکار افزایش داشته باشد. همه این تجربیات حامل این توهمی است که توسط شکل مستقل و وارونه اجزاء ارزش ایجاد می گردد، همانا این توهم که یا دستمزد بتنهایی و یا دستمزد و سود با هم تعیین کننده ارزش کالاها هستند. و هنگامیکه چنین چیزی بنظر برسد که در مورد دستمزد بوقوع پیوسته است، یعنی اگر بنظر برسد که قیمت کار و ارزشی که توسط کار آفریده شده با هم کاهش داشته باشند، لذا این برای سود و بهره ارضی یک امر مبرهن خواهد بود. در آنصورت قیمت‌هایشان، یعنی بیان پولیشان، می بایستی که مستقل از کار و مستقل از ارزشی که توسط کار آفریده می شود تنظیم گردند.

سوماً: فرض بگیریم که ارزش کالاها یا قیمت‌های تولیدی که تنها ظاهراً از آنها مستقل اند، دائماً با قیمت‌های بازار کالاها منطبق می شوند، بجای اینکه آنها برعکس تنها به مثابه قیمت‌های میانگین تنظیم کننده خود را توسط جبران سازی دائمی نوسانات همیشگی قیمت‌های بازار، مستولی گردانند. همچنین فرض بگیریم که بازتولید همیشه تحت شرایطی یکسان صورت می گیرد، یعنی بارآوری کار در تمام عناصر سرمایه یکسان باقی می ماند. سرانجام فرض بگیریم که آن بخشی از ارزش تولید کالا که در هر تک قلمروی تولیدی با افزودن کمیت جدیدی از کار ایجاد می گردد، یعنی ارزشی جدیداً تولید شده به ارزش وسایل تولید، همیشه به تناسبهای ثابتی از دستمزد، سود و اجاره زمین به گونه‌ای تقسیم گردد که دستمزد واقعاً پرداخت شده، سود واقعاً تحقق یافته و اجاره زمین واقعی به ترتیب همیشه با ارزش نیروی کار، با آن بخش

از اضافه ارزش کل که بر مبنای نرخ سود میانگین به هر بخش مستقلاً فعال سرمایه کل تعلق می‌گیرد، و با آن محدودیتهایی که اجاره زمین را بر این مبنا محدود می‌کند، منطبق گردند. خلاصه کلام، فرض بگیریم که تقسیم تولید ارزش اجتماعی و تنظیم قیمت‌های تولیدی بر مبنای سرمایه داری صورت می‌گیرد، اما با حذف رقابت.

پس تحت چنین شرایطی که در آن ارزش کالاها ثابت می‌باشند و اینچنین نیز پدیدار می‌گردد، جائیکه آن بخش ارزشی از تولید کالا که در درآمدها تحلیل می‌رود مقداری ثابت باشد و اینچنین نیز تظاهر کند، و سرانجام جائیکه این مقدار ارزشی ثابت و مشخص همیشه در تناسبهایی ثابت به دستمزد، سود و اجاره زمین تقسیم گردد، حتی تحت اینچنین مفروضاتی حرکت واقعی ضرورتاً در پیکری وارونه پدیدار خواهد گشت: نه همچون تقسیم مقدار از قبل مشخصی از ارزش به سه قسمت، که شکل درآمد بخود می‌گیرند، مستقل از یکدیگر، بلکه به عکس اینگونه به نظر می‌رسد که این مقدار ارزشی از جمع این عناصر غیر وابسته دستمزد، سود و اجاره زمین که هر یک بطور جداگانه و مستقل تعیین می‌گردد، تشکیل شده است. این وهم ضرورتاً ایجاد خواهد شد، زیرا که در حرکت واقعی تک سرمایه‌ها و کالاهای تولید شده توسط آنها، ارزش کالاها بنظر نمی‌رسد که پیشفرضی برای تقسیم شان باشد؛ بلکه برعکس آن اجزائی که آنها بدان تقسیم شده‌اند بنظر می‌رسد که به مثابه پیش شرط ارزش کالاها عمل کنند. ما دیدیم که برای هر تک سرمایه دار قیمت هزینه کالا مقداری مشخص بنظر می‌رسد که در پروسه واقعی تولید همیشه همچون قیمت واقعی تولید پدیدار می‌گردد. اما قیمت هزینه برابر است با ارزش سرمایه ثابت - وسایل تولید گذاشته شده - بعلاوه ارزش نیروی کار که برای عاملان تولید در شکل نامعقول بهای کار پدیدار می‌گردد، بگونه‌ای که دستمزد همزمان به مثابه درآمد کارگران نمودار می‌گردد. بهای متوسط کار مقداری است مشخص، زیرا که ارزش نیروی کار همچون ارزش هر کالای دیگری از طریق مدت زمان کاری که برای بازتولید آن ضروری است تعیین می‌گردد. اما در باب آن بخش ارزشی از کالا که در دستمزد تحلیل می‌رود باید گفت که آن منشأ اش در این نیست که این شکل دستمزد را بخود می‌گیرد، اینکه سرمایه دار به کارگر سهمی را از محصول خودش به او پرداخت می‌کند، که به صورت دستمزد پدیدار می‌گردد، بلکه منشأ اش در این است که کارگر برابر نهادی را تولید می‌کند که مطابق است با دستمزد او، یعنی بخشی از کار روزانه و یا سالانه او ارزشی را تولید می‌کند که قیمت نیروی کارش را شامل می‌شود. اما قرارداد دستمزد قبل از اینکه ارزش برابر نهادش تولید گردد بسته می‌شود. همچون عنصری از قیمت که مقدارش مشخص است قبل از اینکه کالا و ارزش کالا تولید گردند، یعنی به مثابه جزئی از قیمت هزینه، از این جهت دستمزد نه به عنوان بخشی که خود را به شکل مستقل از ارزش کل کالا تفکیک می‌کند، بلکه برعکس

همچون مقداری مشخص، که از قبل قیمت کالا را تعیین می کند، پدیدار می گردد، یعنی به مثابه عنصر آفریننده قیمت یا ارزش. سود میانگین، نقش مشابهی را که دستمزد در قیمت هزینه کالا بازی می کند در قیمت تولید کالا بازی می کند؛ زیرا که قیمت تولید برابر است با قیمت هزینه بعلاوه سود میانگین سرمایه گذاشته شده. این سود میانگین در عمل، در تصور و حساب و کتاب خود سرمایه دار، به عنوان عنصری تنظیم کننده شمرده می شود، نه تنها آنگاه که انتقال سرمایه ها از یک قلمروی سرمایه گذاری به قلمرویی دیگر را تعیین می کند، بلکه همچنین در تمام فروشها و قراردادهایی که شامل پروسه بازتولیدی می گردد که در یک مدت طولانی بسط می یابند. اما تا هنگامیکه بدین سان بشمار آورده شود یک مقدار از پیش موجود است که در واقع مستقل از هر ارزش و اضافه ارزشی است که در هر قلمروی تولیدی خاصی ببار آورده می شود و لذا حتی هنوز هم بیشتر در مورد هر گونه سرمایه گذاری در هر کدام از این قلمروها. بجای پدیدار شدن از طریق تقسیم ارزش برعکس به مثابه یک مقداری که از ارزش کالای تولید شده مستقل است نمودار می شود که از قبل در پروسه تولید کالا مشخص شده است و خود قیمت متوسط کالا را تعیین می کند، یعنی اینکه همچون عنصری ارزش آفرین تظاهر می کند. تازه ارزش اضافه بدلیل تجزیه اجزاء مختلفش به اشکالی کاملاً غیر وابسته از یکدیگر، در شکلی هنوز هم معین تر به مثابه پیش شرطی برای ایجاد ارزش کالاها پدیدار می گردد. بخشی از سود میانگین به شکل بهره در مقابل سرمایه دار فعال به مثابه عنصری مستقل که پیش شرطی است برای تولید کالا و ارزش آن قد علم می کند. هر چقدر هم که اندازه بهره نوسان داشته باشد، در هر لحظه مشخص و برای هر سرمایه دار مقداری است مشخص که در قیمت هزینه کالایی که او به مثابه تک سرمایه دار تولید می کند وارد می گردد. همین نقش را نیز اجاره زمین در شکل کرایه ای تثبیت شده از طریق قرارداد برای سرمایه دار کشاورزی و در شکل اجاره برای دیگر صاحبان مؤسسات بازی می کند. این اجزائی که ارزش اضافه بدانها تجزیه می گردد از آنجائیکه برای هر تک سرمایه دار همچون عناصری مشخص از قیمت هزینه هستند، برعکس به عنوان مؤلفه هایی پدیدار می گردند که ارزش اضافه را ایجاد می کنند، مؤلفه هایی که قسمتی از قیمت کالا را می آفرینند، همانگونه که دستمزد بخش دیگرش را ایجاد می کند. راز اینکه نتیجه تجزیه ارزش کالاها مدام بصورت پیشفرض های ایجاد خود ارزش آنها نمودار می گردند بسادگی در این است که شیوه تولید سرمایه داری همانند تمام دیگر شیوه های تولید، نه تنها مدام محصول مادی را، بلکه همچنین آن مناسبات اقتصادی اجتماعی، اشکال اقتصادی بخصوص برای ایجادش را، هم بازتولید می کند. لذا نتیجه آن همواره همانقدر همچون ملزومات آن جلوه می کنند که ملزومات آن همانند نتایج آن پدیدار می گردند. و همین بازتولید مداوم مناسباتی همسان است که هر سرمایه داری

از پیش به عنوان امری بدیهی که قابل شک نیست در نظر می‌گیرد. تا زمانی که تولید سرمایه داری از این نوع به موجودیت خود ادامه می‌دهد، بخشی از کار جدیداً افزوده شده کماکان خود را در دستمزد، بخش دیگری در سود (بهره و منفعت صاحبکار) و بخش سومی در اجاره زمین تحلیل می‌برد. در همهٔ قراردادهایی که مابین صاحبان عوامل مختلف تولید بسته می‌شود این همیشه پیشفرض گرفته می‌شود و این شرط درستی است، هر چند که تناسب مقداری در هر مورد می‌تواند نوسان داشته باشد. شکل بخصوصی که در آن بخش‌های ارزش در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند پیشفرض گرفته می‌شود، زیرا که مدام بازتولید می‌گردد، و آن مدام بازتولید می‌گردد زیرا که همیشه پیشفرض گرفته می‌شود.

تجربه و شکل تظاهر نیز اکنون دیگر نشان می‌دهد که قیمت‌های بازار، که برای سرمایه دار بعنوان تنها چیزی که واقعاً در تعیین ارزش تأثیر دارد پدیدار می‌گردند، تا آنجا که به اندازه شان مربوط می‌شود، بهیچوجه وابستگی‌ای به این پیش‌بینی‌ها ندارند؛ اینکه آنها {قیمت‌های بازار} به بالا یا پائین بودن بهره یا اجاره زمین همخوانی نشان نمی‌دهند. اما قیمت‌های بازار تنها در نوساناتشان ثابت اند، و میانگین شان در طی دوره‌ای طولانی دقیقاً منتج می‌شود به میانگین‌های مربوطه برای دستمزد، سود و اجاره زمین به عنوان مقادیری ثابت که در تحلیل آخر بر قیمت‌های بازار تسلط دارند.

از سوی دیگر این ملاحظه‌ای بسیار سراسر است بنظر می‌رسد که اگر دستمزد، سود و اجاره زمین ایجادکننده ارزش باشند، زیرا که به نظر می‌رسد که در تولید ارزش پیشفرض گرفته شده‌اند، و توسط سرمایه دار منفرد در قیمت هزینه و قیمت تولید پیش شرط گرفته شده‌اند، در نتیجه بخش ثابت سرمایه که ارزشش بصورتی متعین در تولید هر کالایی وارد می‌شود نیز یک آفریننده ارزش باشد. اما بخش ثابت سرمایه چیزی نیست مگر مجموعه‌ای از کالاها و لذا از ارزشهای کالایی. از این طریق ما به این هجو نامفهوم می‌رسیم که ارزش کالا ایجادکننده و سبب ارزش کالا می‌باشد.

اما اگر سرمایه دار کمترین علاقه‌ای به اندیشه در این مورد را داشت - و ملاحظات او به عنوان سرمایه دار منحصرأ از طریق نفع شخصی و انگیزه‌های خودخواهانه تعیین می‌گردند - در آنصورت تجربه به او نشان داده است که محصولی را که او خود تولید می‌کند به عنوان سرمایه ثابت در قلمروهای دیگر تولیدی و محصول این دیگر قلمروهای تولیدی همچون بخش سرمایه ثابت در محصول خود او وارد می‌گردند. از آنجائیکه ارزش افزوده شده - تا آنجائیکه به محصول جدید او برمی‌گردد - از دیدگاه او بنظر می‌رسد که از مقادیر دستمزد، سود و اجاره زمین تشکیل شده باشد، پس این برای بخش ثابت محصول سرمایه داران دیگر نیز باید

صادق باشد. در نتیجه قیمت بخش ثابت سرمایه و لذا کل ارزش کالاها دست آخر خود را به یک مجموعه ارزشی تقلیل می دهد که نتیجه‌ای است از افزودن عناصر ارزش آفرین مستقلی - یعنی دستمزد، سود و اجاره زمین - که توسط قوانین متفاوتی تنظیم گردیده و از منابع متفاوتی سرچشمه می گیرند.

چهارماً: اینکه کالاها به ارزششان فروخته می شوند یا نه و چگونگی تعیین خود ارزش برای سرمایه دار منفرد کاملاً بی اهمیت است. از همان ابتدا فرآیندی در خفا در پشت سر او رخ می دهد که از طریق نیروی شرایط و مستقل از او کنترل می شود، زیرا که این نه ارزشها، بلکه قیمت‌های تولیدی متفاوت از آنها در هر قلمروی تولیدی می باشند که قیمت‌های تنظیم کننده میانگین را تشکیل می دهد. خود تعیین ارزش تنها تا آنجایی مورد توجه و تأثیرگذار بر سرمایه دار منفرد و سرمایه در هر قلمرو تولیدی بخصوص می باشد که آن حجم کار کمتر یا بیشتری که برای تولید کالاها ضروری است - به مثابه پیامدی از بارآوری کار فزاینده یا کاهش یابنده - در یک مورد او را قادر می سازد که با قوانین حاکم بر قیمت‌های بازار سود مضاعفی را به جیب بزند و در موردی دیگر او را وادار می کند که قیمت‌های کالاهایش را بالا ببرد، زیرا که اکنون دستمزد بیشتری، سرمایه ثابت بیشتری و لذا بهره بیشتری به هر قسم از محصول و یا کالای منفرد تعلق می گیرد. این چیزها تنها تا آنجایی برای او اهمیت دارند که هزینه تولید کالا را برای خود او افزایش یا کاهش می دهند، یعنی فقط تا آنجائیکه او را در موقعیتی استثنایی قرار می دهند.

از سوی دیگر دستمزد، بهره و اجاره زمین نزد او همچون حدودی تنظیم کننده پدیدار می گردند، نه تنها برای آن قیمتی که او با آن منفعت صاحبکار را به عنوان سرمایه دار فعال برای خود تحقق می بخشد، بلکه همچنین برای آن قیمتی که او می بایستی کالایش را بتواند به آن بفروشد، اگر اصولاً می خواهد که قادر به ادامه بازتولید باشد. این کاملاً برای او بی اهمیت است که آیا او با فروش می تواند ارزش و ارزش اضافه ای را که در کالا نهفته است تحقق بخشد یا نه، مشروط به اینکه او قادر باشد از طریق قیمتی مشخص منفعت صاحبکار معمولی یا بیشتر از آن را در ورای قیمت هزینه شخصی اش که از طریق دستمزد، بهره و اجاره زمین تعیین می گردد، بدست آورد. پس صرفنظر از بخش ثابت سرمایه برای او دستمزد، بهره و اجاره زمین همچون عناصری محدود کننده و لذا خلاق و تعیین کننده برای قیمت کالا بنظر می رسند. اگر او مثلاً موفق شود که دستمزد را به زیر ارزش نیروی کار بکشانند، یعنی به زیر ارزش معمول آن، یا سرمایه را با نرخ بهره کمتری کسب کند و یا کرایه کمتری از مقدار معمول برای اجاره زمین پرداخت نماید، در آنصورت برای او کاملاً بی اهمیت است

که آیا او محصول را به زیر ارزشش و یا حتی به زیر قیمت تولید معمول آن بفروشد و در نتیجه قسمتی از کار اضافه نهفته در کالا را بطور مجانی تحویل دهد. این حتی برای بخش ثابت سرمایه نیز صادق است. مثلاً اگر یک سرمایه دار صنعتی مواد خامش را به زیر قیمت تولید آن خریداری نماید، در نتیجه این امر او را در مقابل ضرر مصون نگه می‌دارد، حتی اگر او کالای کامل شده را به زیر قیمت تولید آن بفروشد. سود صاحبکار می‌تواند بدون تغییر بماند و یا حتی افزایش یابد، بشرط اینکه مازاد قیمت کالا در ورای عناصری از آن که باید پرداخت شوند، یعنی باید توسط برابر نهادی جایگزین گردند، بدون تغییر بماند یا افزایش یابد. اما گذشته از ارزش ابزار تولیدی که همچون مقادیر مشخصی که مرتبط با قیمت اند در تولید کالا وارد می‌گردند، این درست همین دستمزد، بهره و اجاره زمین هستند که به مانند مقادیری مرتبط با قیمت که محدود کننده و تنظیم کننده در این تولید وارد می‌شوند. در نتیجه برای او به مثابه عناصری جلوه می‌کنند که قیمت کالا را تعیین می‌کنند. سود صاحبکار از این زاویه دید اینگونه بنظر می‌رسد که یا از طریق مازادی - ورای ارزش اصلی کالا که از طریق مؤلفه‌های قیمت ذکر شده در بالا مشخص می‌شد - بر قیمت بازار که به شرایط تصادفی رقابت وابسته است تعیین می‌گردد؛ و یا تا آنجائیکه این سود خود بر قیمت بازار تعیین کننده اثر می‌گذارد، خود آن مجدداً وابسته به رقابت متقابل خریدار و فروشنده جلوه می‌کند.

هم در رقابت بین سرمایه داران منفرد و هم در رقابت بازار جهانی این مقادیر مشخص و مفروض گرفته شده دستمزدها، بهره و اجاره زمین هستند که در محاسبه همچون مقادیری ثابت و تنظیم کننده وارد می‌گردند، ثابت نه به این معنی که مقادیری غیرقابل تغییر باشند، بلکه به این معنی که در هر مورد خاص مقدارشان مشخص است و حد ثابتی را برای قیمت‌های بازار مدام نوسان کننده تشکیل می‌دهند. مثلاً در رقابت در بازار جهانی موضوع منحصرأ بر سر این است که آیا کالاها با این دستمزد، بهره و اجاره زمین مشخص می‌توانند با منفعت به قیمت‌های معمول یا زیر قیمت معمول بازار بفروش برسند، یعنی اینکه سود صاحبکار متناسبی متحقق گردد. اگر دستمزد و قیمت زمین در یک کشور پائین اما بهره سرمایه، بدین دلیل که شیوه تولید سرمایه داری کاملاً توسعه نیافته است، بالا باشد، در حالیکه در کشوری دیگر دستمزد و قیمت زمین اسماً بالا و بهره سرمایه پائین باشد، در آنصورت سرمایه دار در یک کشور نسبتاً کار و زمین بیشتر و در کشور دیگر نسبتاً سرمایه بیشتری را بکار خواهد گرفت. در صورتی که رقابت بین این دو ممکن باشد، این مؤلفه‌ها به عنوان عناصری تعیین کننده در محاسبه وارد خواهند شد. پس در اینجا تجربه بطور تئوریک و محاسبه خودخواهانه سرمایه دار در عمل نشان می‌دهد که قیمت کالا از طریق دستمزد، بهره و اجاره زمین تعیین می‌گردد، یعنی از طریق بهای کار، سرمایه و زمین، و اینکه این اجزاء قیمت در حقیقت

مؤلفه‌های تنظیم‌کننده و تشکیل‌دهنده قیمت هستند.

البته در اینجا همیشه عنصری باقی می‌ماند که پیشفرض گرفته نمی‌شود، بلکه نتیجه‌ای است از قیمت بازار کالاها و آنهم مازاد قیمت بازار در ورای قیمت هزینه است که از طریق جمع مؤلفه‌های مذکور دستمزد، بهره و اجاره زمین تشکیل می‌گردد. این عنصر چهارم بنظر می‌رسد که در هر مورد منفرد از طریق رقابت، و اگر میانگین در نظر گرفته شود، از طریق سود متوسط تعیین می‌گردد که خود مجدداً از طریق رقابت تعیین می‌گردد فقط در دوره‌های زمانی طولانی‌تر.

پنجماً: بر اساس شیوه تولید سرمایه داری این که آن ارزشی که کار افزوده را نمایندگی می‌کند به درآمدهای دستمزد، سود و اجاره زمین تجزیه گردد آنچنان به یک امر طبیعی تبدیل شده که این روش حتی آنجا که (صرفنظر از مرحله‌های گذشته تاریخ که ما در بررسی مان از اجاره زمین مثالهایی از آنها آوردیم) پیش شرطهای این نوع از درآمدها موجود نیستند نیز بکار برده می‌شوند. این بدین معنی است که همه چیز از طریق قیاس تحت این روش پرداخته می‌شود.

وقتی که یک کارگر مستقل (بگوئیم یک دهقان زیرا که همه سه نوع درآمد می‌توانند در اینجا بکار روند) برای خود کار می‌کند و محصول خود را بفروش می‌رساند، لذا او در وهله نخست همچون کارفرمای (سرمایه دار) خود در نظر گرفته می‌شود که خود را به مثابه کارگر مورد استفاده قرار می‌دهد، و همچون مالک زمین خود که خود را به مثابه اجاره دار مورد استفاده قرار می‌دهد. همچون کارگر مزدی او به خود مزد پرداخت می‌کند، همچون سرمایه دار ادعای سود دارد و همچون مالک زمین به خود اجاره زمین می‌پردازد. اگر فرض بگیریم که شیوه تولید سرمایه داری و مناسبات منطبق با آن اساس عمومی جامعه را تشکیل می‌دهند، در آنصورت این استنتاج تا آنجایی صحیح است که این نه بدلیل کارش بلکه بدلیل مالکیتش بر وسایل تولید - که در اینجا شکل عمومی سرمایه را بخود می‌گیرد - می‌باشد که او قادر می‌شود که کار اضافه خود را تصاحب کند. و در ضمن تا آنجائیکه او محصول خود را به مثابه کالا تولید می‌کند، و لذا وابسته به قیمت آن است (و حتی اگر اینگونه نیز نباشد این قیمت قابل محاسبه است) آنگاه حجم کار اضافه‌ای که او می‌تواند تحقق بخشد متکی به میزان خود آن نبوده، بلکه وابسته به نرخ عمومی سود می‌باشد؛ به همین منوال نیز هر مازاد احتمالی بر میزان ارزش اضافه‌ای که از طریق نرخ عمومی سود تعیین می‌گردد توسط حجم کاری که او انجام می‌دهد تعیین نشده و او تنها به این دلیل می‌تواند آنرا تصاحب کند که او صاحب زمین است. از آنجائیکه اینچنین شکلی از تولید که انطباقی با شیوه تولید

سرمایه داری ندارد - و تا حدی هم به حق - می تواند به اشکال درآمدی آن ارجاع شود، در نتیجه این توهم بیشتر قوت می گیرد که مناسبات سرمایه داری مناسباتی طبیعی برای هر شیوه تولیدی می باشند.

البته اگر دستمزد به پایه عمومی اش، یعنی به آن بخشی از محصول کار خود تولید کننده که به مصرف فردی کارگر اختصاص داده می شود، تقلیل داده شود، اگر این بخش را از محدودیتهای سرمایه داری اش رها سازیم و آنرا به میزان مصرفی گسترش دهیم که از یکطرف از جانب نیروی بارآور اجتماعی موجود (یعنی نیروی بارآور اجتماعی کار انفرادی اش به عنوان اجتماعی واقعی) اجازه داده می شود و از سوی دیگر کمال تکامل فردیت آنرا نیاز دارد؛ و در ضمن اگر کار اضافه و محصول اضافه تقلیل داده شوند به آن مقداری که بر مبنای شرایط مشخص تولیدی نیاز است، بخشاً برای ذخیره پس اندازی و بیمه‌ای و بخشاً برای گسترش مداوم بازتولید در آن حدی که از طرف نیاز جامعه تعیین می گردد؛ اگر نهایتاً در شماره ۱، کار لازم و در شماره ۲، کار اضافه، آن حجم کاری را مشمول گردانیم که اعضای قادر به کار در جامعه باید بجای آن اعضای که هنوز یا دیگر قادر به کار نیستند انجام دهند، یعنی اگر هم دستمزد و هم ارزش اضافه، هم کار لازم و هم کار اضافه را از خصوصیات ویژه سرمایه دارانه شان برهنه کنیم، در آنصورت دقیقاً دیگر نه این اشکال بلکه تنها اساس شان باقی می ماند که برای تمام شیوه‌های تولید اجتماعی مشترک است.

در ضمن این روش استنتاج در شیوه‌های تولید حاکم پیشین مثلاً فئودالی نیز دیده می شد. مناسبات تولیدی ای که اصلاً به آنها مربوط نبوده و کاملاً خارج از آنها قرار داشت تحت مناسبات فئودالی مشمول می گردیدند، مثلاً در انگلیس، حق اجاره داری در زمینهای اجاره‌ای مشترک (در تقابل با حق اجاره داری برای خدمت شوالیه‌ای) که تنها شامل ضمانتهای مالی می شد و فقط اسماً فئودالی بود.

---

کمونیه‌های انقلابی

<http://www.k-en.com>

[info@k-en.com](mailto:info@k-en.com)